

امام خمینی ره و احیای اندیشه تاریخی ولایت فقیه

دکتر حیدر رضا ضابط
گروه تاریخ اسلام

از نظر لغوی داوری در اختلافات و دعاوی، فرماندهی، و صدور حکم یا دستور را «حکومت» گویند؛ و در اصطلاح حکومت به کار یا مجموعه‌ای از کارها اطلاق می‌شود که بر عهده دولت، یا سازمان سیاسی جامعه است.^۱ در زبانهای عربی و فارسی، اطلاق واژه «حکومت» به کار یا کارهای دولت، سه علت داشته است:

۱- اولین و مهمترین کار حکومت حل و فصل اختلافات مردم و دعاوی آنان نسبت به هم، و داوری میان ایشان است که در لغت به آن حکومت می‌گویند. خدمات عمومی، دفاع ملی راه‌سازی، سدسازی، هدایت کشاورزی و امثال آنها. بعدها و به تدریج به این کار مهم و حیاتی (دادگستری) افزوده شده است.

۲- از قدیم، و در همه سرزمینها، نخستین کار اولیای مردم - مثلاً کار پدر در خانواده‌ای بزرگ یا رئیس قبیله یا رئیس عشیره - داوری در اختلافات و حل دعاوی اشخاص علیه یکدیگر، و صدور رأی برای کیفر مجرمان بوده است؛

۳ - در انواع حکومتها و نظامهای سیاسی - صرف نظر از چگونگی پیدایش یا تأسیس آنها - کارهای دولت یا امور حکومتی، با فرمان دادن و صدور دستور و امر و نهی یا حکمرانی انجام می‌گیرد.^۲

حکومت در حقوق اساسی معانی متعددی دارد که مهمترین آنها «تصدی حاکمیت - یا اقتدار سیاسی - به دست ولی امر» است؛^۳ یعنی قیام او به وظایف دولت. این وظایف عبارتند از: دفاع از ملت و میهن در برابر تجاوز بیگانه، برقراری امنیت و نظم در داخل کشور، و اقامه عدل میان افراد... مشروعیت حکومت این است که کسی حق اعمال حاکمیت و در دست گرفتن قدرت و حکومت را داشته باشد، و مردم وظیفه داشته باشند از او اطاعت کنند. معیار مشروعیت حکومت اسلامی، حق الهی و امر اوست. حکومت اسلامی براساس همین نظریه است و در نظام جمهوری اسلامی، علاوه بر قانون اساسی، شریعت اسلام نیز نظام قانونگذاری و مجموعه‌ای از مقررات و احکام است.

دین اسلام خدا را مالک و سلطان (دارای تسلط تکوینی) بر مردم می‌داند. اگر خدا کسی را برای اجرای احکام الهی معین کند، او حق حاکمیت دارد و حکومت او با مانعی روبه‌رو نخواهد شد. اطاعت از فرامین و حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واجب است به خاطر این که رسول اکرم نسبت به اموال و انفس مؤمنان از خود ایشان هم شایسته‌تر است و در تمام مراحل بر مردم ولایت مطلق دارد. حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام با نصب خاص الهی صورت گرفته است و حکومت ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام با نصب عام از طرف امام معصوم علیه السلام انجام شده است که خود وی منصوب خداست.

پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیهم السلام نیز از سوی خدای متعال به حکومت منصوب شده‌اند. باید توجه داشت ولایت و حکومت معصومان علیهم السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه نصب رسول الله صلی الله علیه و آله نیست، بلکه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین خویش معرفی کرده‌اند، ابلاغ تعیین الهی بوده است؛ یعنی امام علی علیه السلام از طرف خدا برای ولایت و حکومت منصوب شده بود. درباره دیگر امامان نیز همین‌گونه است؛ لیکن آیا از جانب خدا کسی در زمان غیبت معصوم علیه السلام برای حکومت نصب شده است؟ آنچه از روایات موجود در کتابهای روایی شیعی استفاده می‌شود این است که در زمان غیبت، فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد، حق حاکمیت دارد و به تعبیر برخی روایات از طرف

معصومان علیهم السلام به حکومت نصب شده است. مشروعیت حکومت فقها زائیده نصب عام آنان از سوی معصومان علیهم السلام است که آنان نیز منصوب خاص از جانب خدای متعال هستند. از نظر شیعه به همان معیاری که حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله مشروعیت دارد، حکومت امامان معصوم و نیز ولایت فقیه در زمان غیبت مشروعیت خواهد داشت؛ یعنی مشروعیت حکومت هیچ‌گاه مشروط به خواست این و آن نبوده، بلکه امری الهی و با نصب او بوده است.

تفاوت نصب امامان معصوم با نصب فقها در این است که معصومان علیهم السلام به صورت معین نصب شده‌اند، ولی نصب فقها عام بوده و در هر زمانی برخی از آنها مأذون به حکومت هستند.

مشروعیت حکومت در اسلام با آرای مردم به دست نمی‌آید، بلکه مشروعیت آن با حکم الهی است، در همان حال هیچ‌گونه تحمیلی هم بر مردم وجود ندارد، زیرا در اسلام توسل به زور برای دستیابی به حکومت مورد نظر روا نیست و مردم با ایمان آگاهانه و آزاد خویش بدان تن می‌دهند. مردم مشروعیتی به حکومت فقیه نمی‌دهند بلکه رأی و رضایت آنان باعث به وجود آمدن آن می‌شود.

فقهای که با شرایطی خاص از طرف معصومین علیهم السلام به حاکمیت نصب شده‌اند، عهده‌دار اداره جامعه براساس اسلام می‌شوند. فقها بیشترین اطلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند و صاحب تقوا و صلاحیت اخلاقی هستند و آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی دارند. از این لحاظ حکومت مشروع از دیدگاه اسلام فقط ولایت و حکومت فقیه است.

سابقه تاریخی نظریه «ولایت فقیه»

شاید در ذهن اکثر مردم چنین باشد که ولایت فقیه به پس از دوران غیبت کبرای امام زمان علیه السلام برمی‌گردد، یعنی به کمتر از ۱۲۰۰ سال قبل، ولی با توجه به مفاد نظریه ولایت فقیه و با مروری اجمالی به تاریخ دوران حضور امامان معصوم علیهم السلام به راحتی می‌توان ولایت فقیه را در عصر حضور معصومین علیهم السلام هم دید.

در دوران امامت امام علی علیه السلام پیروان فقیه آن حضرت مانند حذیفه بن یمان، سلمان فارسی و عمار یاسر با اذن و اجازه امام معصوم علیه السلام مناصب حکومتی در دوران خلفای نخستین را پذیرفتند. بعد از شهادت امام علی علیه السلام بسیاری از عالمان مکتب ائمه علیهم السلام چون

کمیل بن زیاد، سعید بن جبیر، سعید بن مسیب در پرتو علوم امامان معصوم علیهم السلام رشد یافتند از جمله فضلالی بزرگ و مبارزی که در طی این دوره به شهادت رسیدند عبارت بودند از: سعید بن جبیر، رشید الهجری، جریرة العبدی، میثم تمار، کمیل بن زیاد، حجر بن عدی^۴. امام سجاده علیه السلام اجازه قیام به مختار را صادر نفرمود بلکه قیام او را تحت نظارت یک فقیه اهل بیت قرار داد؛ این فقیه کسی جز محمد بن حنفیه عموی امام سجاده علیه السلام نبود.^۵

نیمه دوم سده نخست و نیمه اول سده دوم را باید سالهای بالندگی نظریه ولایت قلمداد کرد. در این سالها امام باقر و امام صادق علیهم السلام اولین دانشگاه فقه، معارف و علوم تجربی را پایه گذاری کردند.^۶

در دوران امام صادق علیه السلام عمر بن حنظله مطلبی را باعث شد که به گونه ای به برنامه ای برای گسترش نظریه ولایت فقیه تبدیل گردید. عده ای از فقها و محدثان از مقبوله عمر بن حنظله و امثال آن، ولایت مطلقه (ولایت عامه یا ولایت همه جانبه) استنباط می کنند.^۷ از دوران امامت امام کاظم علیه السلام تا آغاز غیبت کبری قیامهای غیرمستقیم ائمه اطهار علیهم السلام از طریق فقها و سادات نیز عملی گشته بود.

در طول سالهای غیبت صغری چهار «فقیه» بزرگ به نیابت از امام زمان (عج) نقش رهبری امت را ایفا نمودند. یعنی پس از عثمان بن سعید فرزندش محمد بن عثمان و پس از او حسین بن روح و علی بن محمد سمری قرار داشتند. علی بن محمد سمری سه سال در این سمت بود تا این که وفاتش نزدیک شد بنابراین از آن حضرت درباره کسی که پس از وی باید جانشین شود پرسش کرد اما آن حضرت به وی خاطر نشان ساختند که پس از وفات او دوره غیبت صغری به پایان می رسد و او خود می دانست که در زمان عدم دسترسی به امام معصوم علیه السلام چه باید کرد. زیرا چندی پیش طی نامه ای که از «اسحاق بن یعقوب» برای امام زمان (عج) آورده بود امام قضیه رجوع بعد از خود و تکلیف «رهبران» امت را مشخص کرده بودند. حضرت طی دستخطی در جواب اسحاق بن یعقوب که پرسیده بود در زمان عدم دسترسی به شما به چه کسانی رجوع کنیم پاسخ داده بودند:

«و اما در هر واقعه ای که برای شما پیش آید، به رویان احادیث مراجعه کنید به راستی آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر ایشان هستم.»^۸

فقیه، نایب امام زمان (عج) در حکومت

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هجری) طلایه دار صفوف مقدم نظریه پردازان نیابت فقیه از امام معصوم علیه السلام در آغاز سه قرن نخستین دوره غیبت کبری محسوب می شود.

شیخ مفید در مطالبی که از اصول نظریه ولایت فقیه آورده است آشکارا حکومت بر جامعه را از «سلاطین عرفی» نفی می کند و آن را از آن فقهای جامع الشرایط می داند.^۹ نکته دیگر این که شیخ مفید به ولایت مطلقه فقیه معتقد است. ولایت مطلقه فقیه یعنی ولایت نه گانه برای فقیه که برای امامان معصوم علیهم السلام نیز ثابت شده است. ولایتهای مذکور عبارتند از: ولایت در پذیرش، ولایت در فتوا، ولایت در اطاعت، ولایت در قضا، ولایت در اجرای حدود، ولایت در امور حسبیه، ولایت در تصرف (اموال و نفوس)، ولایت در زعامت (سیاسی)، ولایت در اذن و نظارت.^{۱۰}

در طول تاریخ تشیع تمام فقها اعتقاد داشتند که فقیه ولایت دارد. آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست، مراتب و درجات این ولایت است. امام خمینی رحمته الله علیه به ولایت مطلقه فقیه معتقد بودند یعنی تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست، ولی فقیه نیز همان اختیارات را داراست، مگر این که چیزی استثنا شده باشد. امام خمینی رحمته الله علیه فرموده اند: «اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت - و در عصر غیبت - همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آن که دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است؛^{۱۱} از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها این است که از اختصاصات ولی معصوم می باشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به «ولایت مطلقه» تعبیر می کنند. معنای ولایت مطلقه این نیست که فقیه مجاز است هر کاری اراده کرد، بکند. با مراجعه به تبیین دقیق ولایت مطلقه فقیه در کتب معتبره فقهی همچون «کتاب البیع» حضرت امام خمینی رحمته الله علیه به وضوح درمی یابیم که اطلاق ولایت به هیچ وجه به معنای رها بودن آن از هرگونه قید و شرط نیست.

بین ولایت مطلقه فقیه و حکومت مطلقه یا استبدادی، تفاوت زیادی وجود دارد چنان که امام خمینی رحمته الله علیه نیز به این تفاوت اشاره می کند و می فرماید: «اسلام، بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که آراء و تمایلات نفسانی یک تن را بر سراسر جامعه تحمیل کند و نه شیوه مشروطه جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه

برای تمامی آن وضع می‌کنند بلکه حکومت اسلامی نظامی است، ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد و هیچ یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه را حق استبداد رأی نیست. تمام برنامه‌هایی که در زمینه زمامداری جامعه و شؤون و لوازم آن جهت رفع نیازهای مردم به اجرا درمی‌آید باید براساس قوانین الهی باشد. این اصل کلی حتی در مورد اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت نیز جاری و ساری است. بلی این نکته را باید بیفزاییم که حاکم جامعه اسلامی می‌تواند در موضوعات بنابر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود حکم کند. این اختیار هرگز استبداد به رأی نیست؛ بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است پس اندیشه حاکم جامعه اسلامی نیز همچون عمل او تابع مصالح اسلام و مسلمین است.^{۱۲}

به طور خلاصه باید گفت: اولاً فقیه دارای ولایت تکوینی نیست؛ ثانیاً ولایت مطلقه فقیه، همان اختیارات معصوم است و مستلزم تغییر دین نیست؛ ثالثاً اصل ولایت فقیه را هیچ فقیه شیعی منکر نشده است؛ رابعاً اختلاف فقها در ولایت فقیه، در تفاوت نظر آنان در دامنه اختیارات است، نه اصل ولایت؛ و ولایتی که به فقیه اعطا شده است برای حفظ اسلام است.

نظریات فقهای بزرگ تاریخ شیعه

«ابن ادریس حلی» (متوفای ۵۹۸ ه. ق)، بهترین نظر را درباره نیابت عام فقها عرضه می‌کند. او که از علمای بزرگ شیعه است و پس از شیخ طوسی بنای جدیدی را در باب مسائل فقهی پایه‌ریزی می‌کند به دنبال فلسفه سیاسی «ولایت» است و معتقد است که فلسفه ولایت اجرا و برقراری قوانین و اوامر است و گرنه وجود قوانین بیهوده خواهد بود.^{۱۳}

خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲ ه. ق) که به قول علامه ابن مطهر حلی، بزرگ فیلسوف و متکلم و فقیه و اعقل زمان خود بوده است، به صورت عملی مطالب فوق را تأیید کرده است. تاریخ زندگی سیاسی او بهترین گواه بر اعتقادش به وجود حکومت اسلامی حاکم عادل بر جامعه است و این که حق حکومت و مداخله در امور سیاسی، مادی و معنوی مسلمانان با علمای عادل است.^{۱۴}

محقق اول (م ۶۷۶ ه. ق) استاد علامه حلی در کتاب شرایع الاسلام مهمترین ارکان جامعه یعنی فتوا، جهاد، قضا، اقامه حدود و غیره را حق فقیه، و قبول ولایت از جانب سلطان

عادل را برای فقها جایز و در بعضی موارد واجب می‌داند.^{۱۵}

دهه‌های آغازین قرن دهم، را باید سالهای نفوذ بیشتر و نقطه عطف نظریه ولایت فقیه قلمداد کرد. در این سالها محقق کرکی نظرهای عمده‌ای بیان داشت و تمایل وی به عملی ساختن نظریه مذکور نیز از همین جا شروع شد. محقق کرکی از سال ۹۱۶ ه. ق به دربار شاه اسماعیل صفوی راه یافت و در مدتی کوتاه بر شاه تسلط معنوی یافت و نظر خود را بر ارکان دربار حاکم ساخت و این نفوذ تا اواخر عمر شاه اسماعیل ادامه یافت. پس از انتقال حکومت به شاه طهماسب فرزند اسماعیل، باز هم محقق، احساس تکلیف کرد و به همین سبب به شاه طهماسب نزدیک شد و آنچنان او را مجذوب استدلالهای خود درباره ولایت فقیه نمود که شاه را به نوشتن بیانیه‌ای حکومتی واداشت که در آن انتقال قدرت به محقق را عملی می‌ساخت.^{۱۶}

محقق کرکی در قرن دهم موفق شد - هر چند در مدتی اندک - نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را در عمل بیازماید.^{۱۷}

محقق کرکی می‌نویسد:

فقهای شیعه، اتفاق دارند که فقیه عادل امامی دارای همه شرایط فتوا، که از آن به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می‌شود، نایب از امامان معصوم علیهم‌السلام است در همه اموری که نیابت در آن دخالت دارد.^{۱۸}

ایشان، در رساله «قاطعة اللجاج»، به این پرسش که آیا فقیه در دوره غیب می‌تواند متولی خراج شود، با اشاره به ولایت و نیابت عامه فقها، پاسخ مثبت می‌دهد و از بزرگانی نام می‌برد که در گفتار و عمل ولایت و نیابت عامه فقیه را از امامان معصوم علیهم‌السلام ثابت کرده‌اند.^{۱۹}

محقق اردبیلی (م ۹۹۳ ه. ق) در چندین جا، نیابت عامه فقیه را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام مطرح می‌کند.^{۲۰}

جوادبن محمد حسینی عاملی (م: ۱۲۲۶ ه. ق) فقیه را نایب گمارده شده از سوی امام زمان (عج) می‌داند.^{۲۱}

میرفتاح حسینی مراغه‌ای (م: ۱۲۵۰ ه. ق) نیز ولایت مطلقه فقیه را پذیرفته و دلیلهای گوناگونی بر آن اقامه کرده است.^{۲۲}

حاج آقارضا همدانی^{۲۳} و سید محمد بحر العلوم نیز در باب نیابت عامه فقیه، دیدگاه دیگر فقیهان را پذیرفته‌اند.

نقش فقهای شیعه در دوران صفوی

در تاریخ شیعه امامیه این نخستین بار بود که پادشاهانی نیرومند مانند پادشاهان صفوی، قدرت سیاسی دامنه‌داری را به دست می‌گرفتند و با تکیه بر اعتقادات دیرین و جاافتاده شیعی و به خصوص از احساسات و عواطف سرکوب شده هزارساله شیعی عمیقاً بهره می‌بردند.

دوره صفویه اهمیت سیاسی خاصی برای ایران دارد و در بُعد فرهنگ نیز تأثیرات عمیقی از خود برجای گذاشته است.

درست است که ایران، پیش از آن نیز وجود داشته و فرهنگ اسلامی بر آن حاکم بوده اما عصر صفوی تمام آنچه را از گذشته و از همسایگان گرفته بود در قالبی نو ریخته و نظامی پدید آورد که هنوز نیز ما حضور آن را در ابعاد گوناگون حیات فرهنگی و اجتماعی خود احساس می‌کنیم حکومت‌هایی که پس از صفویان بر سر کار آمدند، همگی وامدار آنان بودند و جز تغییرات صوری کار عمده‌ای انجام ندادند. در واقع کشور ایران پس از صفویه تا پیش از برخورد با فرهنگ جدید غرب، یکپارچگی خود را حفظ کرد؛ گرچه به دلایل متعددی انحطاط در درون آن رخنه کرده بود. دوره صفوی نظامی را شکل داد که متکی بر عناصر متعدد فرهنگی و سیاسی و سرجمع دینی بود. تصوف، تشیع و فقاہت و نیز مفاهیم عرفی و مهمترین آنها سلطنت، نقشهای مهمی در نظام برعهده گرفتند و در طول دو بیست و اندی سال این مفاهیم بر یکدیگر تأثیر متقابل برجای نهادند.

تشیع از آغاز که در برابر تسنن قرار گرفته بود به مرور به خود پرداخت و در درون خود، خطوط متعددی ترسیم کرد و در گستره خاصی در بُعد عقاید و فقه قرار گرفت. تصوف که در آغاز نقش اساسی داشت و حضورش در زمینه فرهنگی و حتی در صحنه سیاست جدی بود، در پایان به صورت عنصری آلوده، منزوی، مطرود و منفور درآمد.^{۲۴}

نفوذ و اقتدار سیاسی و اجتماعی عالمان و فقیهان شیعی در دوران صفویه به اوج خود رسید. این عده از عالمان و فقیهان که به شیخ الاسلام و ملاباشی ملقب شده بودند چندان

قدرت سیاسی یافتند که در عزل و نصب‌ها و امور سیاسی و اقتصادی نقش مهمی بازی کردند. گاه سلطان به صورت عاملی بی‌اراده در دست آنان قرار می‌گرفت. در حقیقت سلاطین صفوی در خدمت علما بودند. شاه سلیمان صفوی (م ۱۰۹۹ ه. ق) از آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۹ ه. ق) مجتهد برجسته آن روزگار خواست که در غیبت او از اصفهان جانشین وی در کار سلطنت باشد و هرگونه بخواهد در کار مملکت دخل و تصرف کند و ملا حسین خوانساری نیز چنین می‌کرد.^{۲۵}

البته باید افزود که به لحاظ نظری، فقیهان؛ شرایطی نیز برای همکاری و یا مشروع دانستن سلاطین در عصر غیبت مطرح می‌کردند. مثلاً محقق سبزواری (متوفای ۱۰۹۰ ه. ق) در کتاب «روضه‌الانوار عباسی» ده شرط برای سلطان برمی‌شمارد. در این میان شرایطی که لازم بود در پادشاهان صفوی وجود داشته باشد تا قدرتشان مشروع تلقی شود و دست کم همکاری را مشروع و مجاز سازد عبارت بودند از: (۱) سلطان شیعه امامی باشد؛ (۲) مذهب شیعی را ترویج کند؛ (۳) از فقیهان شیعی اطاعت معنوی و فقهی نماید.

سلاطین صفوی، فقیهان را جانشین امام زمان (عج) می‌دانستند و مشروعیت قدرت سیاسی‌شان را منوط به تأیید آنان می‌دیدند و سلاطین هم حکم ملاباشی و شیخ الاسلام برای فقیهان صادر می‌کردند. فقها برای خود، مشروعیت سیاسی مستقل از شاهان صفوی قایل شدند گرچه رسماً با فرمانروایان آن سلسله مشغول به کار بودند.

محقق کرکی یکی از اولین فقهای شیعه بود که همکاری با شاه پهماسب را پذیرفت و دقیقاً به این مسأله توجه داشت.^{۲۶}

پادشاهان صفوی نیز متوجه این حقیقت بودند به طوری که شاه پهماسب - بنا به نقل روضات الجنات - خطاب به محقق کرکی چنین گفته است:

«تو شایسته‌تر از من به سلطنتی؛ زیرا تو نایب امام علیه السلام هستی و من از کارگزارانت هستم و به اوامر و نواهی تو عمل می‌کنم.^{۲۷}

شاه صفوی به عنوان مرشد کل در میان قزلباش‌ها که مریدان پروپا قرص آنان بودند به صورت یک قدرت سیاسی مشروع پذیرفته شده بود؛ فقهای امامیه هم مشروعیت خود را به عنوان نیابت از امام زمان (عج) به دست آورده بودند. در ادامه این جریان به دلایل دینی و سیاسی کم‌کم قدرت صوفیه رو به کاهش نهاد زیرا فقهای شیعه از نظر دینی جای آنها را در

حکومت پر می‌کردند. صوفیان از صحنه سیاسی حذف شدند و دو نیروی سیاسی فقها و سلاطین با دو منشأ مشروعیت که از نظر شیعه تنها یکی درست بود در صحنه باقی ماند. این ترکیب سیاسی در طول دوران صفویه، قاجاریه و تا پیروزی انقلاب اسلامی یعنی تا سال ۱۳۵۷ با شدت و ضعف ادامه یافت، ولی انقلاب اسلامی ایران نشان داد که در گذشته نه چندان دور تنها شکلها عوض شده و محتوا همچنان ثابت و پابرجا باقی مانده است.^{۲۸}

مهمترین ابزار کار مجتهدان، نفوذ معنوی آنان در انبوه مردم بود، شاه کسی را نمی‌توانست به صدر یا شیخ الاسلام برگزیند، بلکه تنها فقها و مجتهدان که پیش از آن شهرت علمی و تقوایی چشمگیری برای خود تدارک دیده بودند به منظور تصدی این مقام گماشته می‌شدند.^{۲۹}

در عهد صفویان ریاست دینی برعهده صدرالشریعه بود و او عهده‌دار همه کارها و سازمانهای مذهبی بود و آنها در این عهد نفوذ بسیار و در امور مملکت دخالت و تأثیر فراوان داشتند.^{۳۰}

در ضمن احکامی که برای شیخ الاسلامها صادر شده، اختیارات سیاسی قابل توجهی به مجتهدان مربوطه داده شده است. یک نمونه آن حکم شیخ الاسلامی محقق کرکی از جانب شاه طهماسب^{۳۱} بود و نمونه دیگر آن سپردن امور سلطنت از طرف شاه سلیمان به آقاحسین خوانساری می‌باشد.^{۳۲}

سلاطین صفوی در واقع با سپردن این امور به دست مجتهدان خود را محدود می‌کردند زیرا اعطای این گونه اختیارات غیر از سپردن حکومت شهری به یک حاکم بود، به هر حال پابندی سلاطین صفوی به امری که از روی اعتقاد و یا به ملاحظه مردم شیعه مذهب و علما از خود نشان می‌دادند، بر محدودیت آنها می‌افزود، اینک ذکر چند نمونه به عنوان مثال ضروری به نظر می‌رسد:

از آنجا که در مورد مالیاتها، تردیدهای شرعی وجود داشت شاه صفوی برای این که نان حلال بخورد مجبور شده بود کاروانسراهایی در شهر بسازد و مغازه‌های آنان را به قیمت نازل در اختیار برخی از تجار قرار دهد به طوری که مطمئن شود هیچ ظلم و اجحافی در این مورد صورت نگرفته است.^{۳۳}

سلاطین صفویه در برخی از شهرهای دیگر نیز از این نوع درآمدها داشته‌اند که به عنوان

الحالیات شناخته می‌شد و برخی از علما در این زمینه وکالت آنان را به عهده داشته‌اند.^{۳۴} حتی چنان که به تواتر گفته شده شاه طهماسب محقق کرکی را در کارهای پادشاهی نایب خود ساخت و فرمان داد که در همه کشور حکم او را اطاعت کنند و محقق کرکی هم درباره دستور خراج و کیفیت تدبیر کارهای خلق احکامی به اطراف مملکت فرستاد.^{۳۵} معروف است که محقق کرکی چون در قزوین به خدمت شاه طهماسب رسید پادشاه بدو گفت: «تو از من به پادشاهی سزاوارتری زیرا تو نایب امامی و من از غلامان تو و در اجرای امر و نهی تو آماده‌ام.»^{۳۶}

حرمی که شاه طهماسب برای احمدبن محمد اردبیلی معروف به مقدس (متوفای ۹۹۳ هـ. ق) قایل بود کمتر از این نبود - سید نعمت‌الله جزائری در کتاب «مقامات» آورده است که مقدس نامه‌ای در تقاضای مساعدت به فردی سید به شاه طهماسب نوشت - چون نامه به دست پادشاه رسید به احترام از جای برخاست تا آن را بخواند؛ ناگهان دید که مقدس اردبیلی وی را در نامه خود برادر خطاب کرده است و چنان شد که فرمان داد تا کفنش را بیاورند و نامه را در آن نهاد و وصیت کرد که همان دستخط را با کفنش به خاک بسپارند.^{۳۷} پایه‌های احترام و نفوذ عالمان شرعی شیعه بدین‌گونه در دوران صفوی نهاد شد و در عهد اقتدار شاه عباس بزرگ استوارتر گردید.^{۳۸}

سلاطین صفوی اختیارات و قدرتی که به فقها می‌دادند به خاطر ولایت فقیه بود و به همین دلیل شاه طهماسب خود را نایب محقق کرکی معرفی می‌کند.^{۳۹} تأیید فقها برای آنها به معنای آن بوده که مشروعیت حکومت خویش را تضمین شده تلقی می‌کرده‌اند.

یکی دیگر از فقهای برجسته عصر صفوی علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ هـ. ق) است که علامه سید نعمت‌الله جزائری تاریخ تعیین علامه به منصب شیخ‌الاسلام را به سال ۱۰۹۰ هـ. ق و به دست شاه سلیمان دانسته است در صورتی که خاتون آبادی سال نصب او را به این سمت به سال ۱۰۹۸ هـ. ق ذکر کرده است.^{۴۰}

لیکن طبق آنچه نقل شده علامه مجلسی ملاباشی بوده است؛ مقامی که در زمان شاه سلطان حسین به وجود آمده و به عنوان برترین مقام روحانی معین گردید.^{۴۱} نقش سیاسی - اجتماعی و علمی علامه مجلسی در ترویج تشیع در ایران چشمگیر بود. لیکن بعد از رحلت علامه مجلسی به سال ۱۱۱۱ هـ. ق نواحی مختلف ایران دچار آشوب شد و شاه سلطان حسین

هم بعد از آن برای اجرای قانون شرع در بلاد ایران که سبب انتظام دولت بود، اهتمام نمی‌کرد. جامعه عصر صفوی جامعه‌ای مذهبی بود و در اواخر ایام سلطنت صفویه بعد از رحلت علامه مجلسی نقش فقها در جامعه به شدت صدمه دید و برای همین خاطر، استواری جامعه ایران از میان رفت و بنیادهای آن سست گردید و این واقعیت تاریخی از مهمترین علل سقوط سلسله صفویه در ایران می‌باشد.

بعد از سقوط حکومت صفویه نفوذ فقهای شیعی در امور سیاسی و اجتماعی ایران همچنان با قدرت خود باقی ماند و فقهای این دوران هم از فرضیه ولایت فقیه تبلیغ و ترویج می‌کردند.

یکی از متفکران و فقیهان بزرگوار معاصر یعنی محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ ه. ق) تعجب می‌کند که چرا بعضی از افراد در مسأله ولایت فقیه وسوسه می‌کنند با وجودی که اگر عموم ولایت فقیه مورد شک قرار گیرد، بسیاری از امور متعلق به شیعیان در جامعه معطل خواهد ماند و به این نوع افراد پرخاش می‌کند و می‌گوید: گویا از طعم فقه چیزی نچشیده و از گفتار و رموز امامان معصوم علیهم‌السلام چیزی نفهمیده‌اید. ۴۲ صاحب جواهر در کتابهای صوم، ۴۳ زکات، خمس ۴۴، جهاد (در بحث شرایط ۴۵ پرداخت جزیه ۴۶ و قرارداد با اهل ذمه ۴۷) و قضا، ۴۸ بر نیابت و ولایت عامه فقیه تأکید کرده است. او در جای دیگر اظهار می‌دارد: اطلاق دلیل‌های ولایت فقیه، به ویژه روایت اسحاق بن یعقوب، فقیه را در رده اولی الامر قرار می‌دهد، اولی الامری که پیروی از آنان بر ما واجب است. ۴۹

شاگرد و جانشین صاحب جواهر، شیخ اعظم انصاری در کتاب معروف خود «مکاسب» با برشمردن ادله اثبات ولایت فقیه، ولایت فقیه را به طور کلی اثبات می‌کند. ۵۰ ملاً احمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵ ه. ق) با صراحت، فقیه را در همه زمینه‌های سیاسی اجتماعی و اقتصادی و غیره ولی مطلق می‌داند و حاکمیتی غیر از حاکمیت فقیه در جامعه به رسمیت نمی‌شناسد. ۵۱

یکی از نظریه پردازان ولایت فقیه علامه میرزا محمد حسین نائینی فقیه عالیقدر دوره نهضت مشروطه است. در کتب «منیة الطالب» و «تنبيه الامم»، ولایت فقیه را به عنوان حکومت اصلی جامعه می‌داند. ۵۲

رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی رحمته الله علیه کوششهای ۱۲۰۰ ساله فقهای بزرگ شیعه برای تشکیل حکومت اسلامی را به ثمر رساندند و حکومت قدرتمند و منسجم و با ثبات جمهوری اسلامی را بر نظریه ولایت مطلقه فقیه به سال ۱۳۵۷ ه. ش در ایران تأسیس نمودند.

ولایت مطلقه فقیه، میراث گرانبهای امام خمینی رحمته الله علیه و روح و هویت انقلاب اسلامی است. امروزه، این نظریه، تنها یک نظریه سیاسی و فقهی در کنار دیگر نظریه‌ها نیست، بلکه جوهره نظام اسلامی و محور قانون اساسی است. مشروعیت قوای سه گانه مقتنه، قضائیه و مجریه، بستگی به آن دارد.

امام راحل، با تکیه بر همین اصل بلند و با پشتیبانی ملت بزرگ ایران، نظام شاهنشاهی را واژگون ساخت و جمهوری اسلامی را بنیان نهاد. ولایت فقیه ریشه در ژرفای فقه شیعه دارد و از ضروریات فقه شیعه است، تا جایی که فقیهان در مسأله ولایت فقیه ادعای اجماع کرده‌اند.

پی‌نوشتها و مأخذ

۱ - Mackenzie, W.J: Political and Social Science, London, 1976. p. 52.

۲ - همان، ص ۵۶.

۳ - موسی نجفی: تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، جلد اول، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۴ - قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، صص ۲۴۲، ۳۰۶، ۳۱۰.

۵ - همان، ص ۲۷۵.

۶ - السيد حسن الصدر، تأسيس الشیعه العلوم الاسلام، تهران: منشورات الاعلمی، [بی تا]، ص ۳۵۸، ۳۶۱.

۷ - محمدبن مکی العاملی، الدروس الشرعیه، الجزء الثاني، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴، ص ۶۵.

۸ - محمدبن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، المجلد السادس، بیروت، داراحیاء التراث

- العربی، ص ۳۳۵.
- ۹ - شیخ مفید، المقنعه، قم، ۱۴۱۰، ص ۶۷۵.
- ۱۰ - درباره ولایت‌های نه گانه رجوع کنید به: محمد مهدی موسوی خلیلی: حاکمیت در اسلام، تهران، ۱۳۶۱؛ عباسعلی عمید زنجانی: فقه سیاسی ج ۲، تهران، ۱۳۶۷، صص ۳۶۷-۳۷۶.
- ۱۱ - امام خمینی رحمته الله علیه: حکومت اسلامی، صص ۵۶-۵۷.
- ۱۲ - امام خمینی رحمته الله علیه: کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱ (ترجمه)
- ۱۳ - علامه ابن ادریس حلی: السرائر، ج ۳، قم، ۱۴۱۱ ه. ق، صص ۵۳۷-۵۳۹.
- ۱۴ - محمد تقی مدرس رضوی: احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، ۱۳۵۴ ه. ش.
- ۱۵ - حلی، جعفرین حسن (محقق اول): شرایع الاسلام، تهران، ۱۳۸۹ ه. ق.
- ۱۶ - خوانساری: روضات الجنات، قم، ج ۴، صص ۳۶۲-۳۶۳.
- ۱۷ - دوانی، علی: مفاخر اسلام، ج ۴، تهران، ۱۳۶۴ ه. ش، ص ۴۴۱.
- ۱۸ - محقق کرکی، رسائل، ج ۱، ص ۱۴۲، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی.
- ۱۹ - همان، ۲۷۰/۱.
- ۲۰ - مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۱۱/۱۲، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۲۱ - مفتاح الکرامه، ۲۱/۱۰، مؤسسه آل‌البت.
- ۲۲ - میرفتاح حسینی مراغه‌ای، العناوین، صص ۳۵۲-۳۵۳.
- ۲۳ - محقق همدانی، مصباح الفقیه، صص ۱۶۰-۱۶۱.
- ۲۴ - سید محمد بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳/۲۳۴.
- ۲۵ - رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، صص ۱۱-۱۲.
- ۲۶ - دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۳۲.
- ۲۷ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۱؛ رک: تشیع و تصوف، ص ۳۹۳.
- ۲۸ - دین و سیاست در دوره صفوی، صص ۳۶-۳۸؛ دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش اول، ص ۱۷۴.
- ۲۹ - دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۳۹.
- ۳۰ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش اول، ص ۱۷۲.
- ۳۱ - میرزا عبدالله افندی: ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۵۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش اول، ص ۱۷۶.
- ۳۲ - روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۵۰.
- ۳۳ - سفرنامه شاردن [قسمت اصفهان] ص ۶۱؛ سفرنامه تاورنیه، ص ۳۸۹.

- ۳۴ - رک: در مورد شیراز؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۹۶ و در مورد اصفهان، ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۶۷.
- ۳۵ - روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۵-۲۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش اول، ص ۱۷۷.
- ۳۶ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۱.
- ۳۷ - روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش اول، ص ۱۷۸.
- ۳۸ - همان، جلد پنجم، بخش اول، ص ۱۷۸.
- ۳۹ - روضات الجنات، ج ۴، صص ۳۶۱.
- ۴۰ - سید مصلح‌الدین مهدوی، زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۳۹.
- ۴۱ - دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۹۷.
- ۴۲ - النجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، المجلد الحادی والعشرون، بیروت، صص ۳۹۶-۳۹۷.
- ۴۳ - جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۶/۱۷۸، ص ۳۶۰.
- ۴۴ - همان، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۸؛ ج ۱۵/۴۲۱، ص ۵۴۰.
- ۴۵ - همان، ۱۴/۲۱.
- ۴۶ - همان، ص ۲۶۳.
- ۴۷ - همان، ص ۳۱۲.
- ۴۸ - همان، ج ۴۰/۱۸.
- ۴۹ - همان، ج ۱۵/۴۲۱.
- ۵۰ - الانصاری، مرتضی: المکاسب، المجلد التاسع، قم؛ ۱۴۱۰ هـ. ق: ص ۳۴۰.
- ۵۱ - التراقی، احمد: عوائد الايام، قم، ۱۴۰۸ هـ. ق، ص ۱۸۸.
- ۵۲ - نائینی، محمد حسین: تنبیه الامه و تنزیه الملة، تهران، ۱۳۵۸ هـ. ش، ص ۴۶۰.